|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 23  مدت زمان: 35.16 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 4.23 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 8.46 MB دانلود  اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم  مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين  اهدنا الصراط المستقيم  ستايش و خواهش در سورهٔ حمد  سورهٴ مباركه حمد ‌به دو قسمت تقسيم مي‌شود در قسمت اول ستايشي است كه عبد نسبت به مولا دارد در قسمت دوم مسئلتي است كه باز عبد از مولا دارد كه از مولاي خود مسايلي را طلب مي‌كند و استدعا مي‌كند.  بخش اول كه تمام شد خلاصه‌اش حمد و ثنايي بود كه عبد نسبت به مولا داشت . او را به عنوان «الله» بودن به عنوان «رب العالمين» بودن،‌ به عنوان «رحمان» و «رحيم» بودن،‌ به عنوان \*«مالك يوم الدين»\*﴿1﴾ بودن،‌ محمود دانست و او را معبود مطلق دانست. و مستعان محض كه هو المعبود و لا معبود سواه و الله المستعان و لا مستعان عداه.  اما بخش دوم مسائلي است كه از خداي سبحان مسئلت مي‌كند. مي‌گويد اين چيزها را به من بدهيد. \*«اهدنا الصراط المستقيم»\*﴿2﴾  گسترهٴ ضمير «نا» در \*«اهدنا الصراط المستقيم»\*  همانطوري كه در نعبد و در نستعين متكلم مع الغير مطرح است نه خود شخص و كل انسانها مطرحند همه عابدند و همه مستعين، در مسئله \*«إهدنا الصراط المستقيم»\*﴿3﴾ هم اينچنين است. تنها نمازگزار هدايت خود را از خدا طلب نمي‌كند. هدايت همهٴ انسانها را، بلكه هدايت همهٴ موجودات را مسئلت مي‌كند.  هدايت تشريعي  مشخص شده است در اين آيه كه انسان از خدا چه مي‌خواهد. از خدا هدايت راه راهياني را مي‌خواهد كه آن راهيان از نعمت خاص برخوردارند. همهٴ خصوصيت‌هاي اين راه را هم مشخص كرده است. در اين كريمه به ما آموخت، فرمود اينچنين بگوييد:‌ بگوييد، اهدنا؛ ما را هدايت كنيد. اين هدايت تشريعي كه بوسيلهٴ وحي بيان مي‌كند،‌ اين انجام شده است كه \*«انا هديناه السبيل»\*﴿4﴾ اين هدايت تشريعي كه تبليغ است و رساندن است اين بيان شد كه خداي سبحان فرمود:‌ ما همگان را هدايت كرديم و اين كتاب آسماني \*«هدی للناس»\* است و انسانها را ما به راه بد و خوب آشنا كرديم \*«وهديناه النجدين»\*﴿5﴾ يا \*«انا هديناه السبيل»\*﴿6﴾ و مانند آن. و بحث دربارهٴ هدايت تشريعي و اقسام هدايت و ضلالت يك بحث مفصلي است كه در اين جزوهٔ «هدايت در قرآن» لابد ملاحظه فرموده‌ايد.  انسان راه گم كرده «ضالّ» و انسان بي هدف «غاوي»  بحثي كه اينجا طرح مي‌شود اين است كه گرچه هدايت در برابر ضلالت است اما قرآن كريم گاهي هدايت را در برابر عَمَي و كوري قرار مي‌دهد. ضلالت و هدايت مال راهند، كسي كه در طريق است يا اين طريق را شناخت و درست طي مي‌كند يا اين طريق را نشناخت يا بر فرضي كه شناخت درست طي نمي‌كند. ضلالت و هدايت دربارهٴ طريق است يعني راهي يا اين راه را درست طي مي‌كند، اين مهديست وهدايت شده . يا اين راه را طي نمي‌كند راه را نمي‌شناسد، اين ضالّ است كه ضلالت و هدايت مربوط به طريق است. اما يك هدايتي است دربرابر غوايت نه ضلالت، غَي. انسان بي هدف. غاوي انسان بي مقصد. \*«و الشعراء يتبعهم الغاون»\*﴿7﴾. غاوون يعني افراد بي‌هدف. غاوي غير از ضال است. غوايت غير از ضلالت است غوايت بي‌هدفي. ضلالت، راه گم كردن. كسي كه هدف دارد منتها راه رسيدن آن هدف را نمي‌داند مي‌گويند اين گم شده است اين ضال است راه را گم كرد. كسي كه اصلاً نمي‌داند چه بكند،‌ مقصود را نشناخت، مقصد را نمي‌شناسد، او غاوي است بي‌هدف است. پس هدايت گاهي دربرابر غوايت است. اين مربوط به هدف است. گاهي دربرابر ضلالت است. آن مربوط به طريق است. در اين جا سخن از طريق است هدايتي كه در برابر ضلالت است لذا يكي از گروه‌هايي كه در برابر هدايت شده‌ها قرار گرفتند،‌ ضالين‌اند. فعلاً سخن در راه است. نه در هدف. قرآن كريم گر چه هدايت را در برابر ضلالت مي‌داند نسبت به راه گاهي هم هدايت را در برابر عمي مي‌داند يعني كوري. معلوم مي‌شود هدايت يك نور است. اگر هدايت در برابر عمي و كوري است، قهراً‌ خود هدايت نور خواهد بود. آنگاه اهدنا معنايي را مي‌دهد كه نورنا آن معنا را مي‌فهماند. اگر از خداي سبحان بخواهيم نورنا ما را روشن كن، همان معنايي را مسئلت مي‌كنيم كه الان مي‌گوييم اهدنا.  خدا دربارهٴ قوم ثمود فرمود به اينكه ما راه را به اينها نشان داديم \*«وأمَّا ثمودُ فهديناهم فاستحبوا العمي علي الهدي»\*﴿8﴾ آيهٴ ‌17 سورهٴ فصلت. فرمود \*«وأما ثمودُ فهديناهم فاستحبوا العمي علي الهدي»\*﴿9﴾؛ ما قوم ثمود را راهنمايي كرديم ولي آنها كوري را بر هدايت ترجيح دادند. معلوم مي‌شود اگر كسي راه را طي نكرد، اين كور است. اين كوري را هم قرآن كريم به دل نسبت مي‌دهد. مي‌گويد اينها چشم ظاهرشان بيناست، باطنشان كور است. پس اگر دربارهٴ قوم ثمود فرمود: اينها كوري را بر هدايت ترجيح دادند، اين كوري را هم در سورهٴ حج مشخص كرد كه كوري بصر نيست كوري بصيرت است. معلوم مي‌شود هدايت نور بصيرت است نه نور ظاهري. چرا چون در سورهٴ فصلت فرمود ما ثمود را هدايت كرديم اينها كوري را بر هدايت ترجيح دادند. در سورهٴ حج مي‌گويد به اينكه چشمشان كور نيست، دلشان كور است. معلوم مي‌شود هدايت آن بينش دل است، نه دانش. كسي كه مي‌داند، هدايت نشد، كسي كه مي‌بيند، هدايت شده است. چون آن دانش گاهي ممكن است به عمل بنشيند، گاهي ممكن است به عمل ننشيند. آني را قرآن هدايت مي‌داند كه به عمل بنشيند. آن بينش را هدايت مي‌داند . كسي كه ببيند نه بفهمد و نه بداند. اگر فرمود \*«و أمَّا ثمود فهديناهم»\*﴿10﴾ يعني راه را بوسيلهٴ عقل و نقل به آنها نشان داديم. هم «ان لله علي الناس حجتين»﴿11﴾ دربارهٴ همهٴ‌ انسانهاست. هم به وسيلهٴ‌ صالح (سلام الله عليه) وحي را به آنها رسانديم هم از راه عقل تشخيص زشت و زيبا را به آنها اعطا كرديم. ولي اينها خواستند كور باشند . خودشان كوري را بر هدايت ترجيح دادند. كوري محبوب آنها بود. \*«فاستحبوا العمي علي الهدي فأخذتهم صاعقة العذاب الهون بما كانوا يكسبون»\*﴿12﴾ اگر كسي كور بود، عذاب ذلت دامنگيرش مي‌شود. اين عذاب هون ناظر به عذابهاي معنوي است نه عذابهاي جسماني. عذابهاي جسماني را در سورهٴ نساء و امثال نساء دارد كه \*«كلَّما نَضِجَت جلودُهم بَدَّلناهم جلودا غيرَها ليذوقوا العذاب»\*﴿13﴾ كه اين عذاب جسماني است. اما عذاب هون يعني موهون مي‌شوند. رسوا، خوار و ذليل مي‌‌شوند. هون يعني خواري و ذلت آن عذاب خوار كننده و ذليل كننده . اين ذلت از آن روح است نه از آن جسم . جسم،‌ ذليل نمي‌شود،‌ جسم مي‌سوزد، روح خوار مي‌شود. فرمود كسي كه اينجا كور است در آينده عذاب هون دامنگيرش مي‌شود. يعني رسوايي و خواري. اما اين كوري؛ مربوط به بصيرت است نه بصر، آن را در سورهٴ حج بيان فرمود كه \*«لا تعمي الابصار و لكن تعمي القلوب التي في الصدور»\*﴿14﴾ وقتي احتجاج نپذيري كفار را تبيين مي‌كند، مي‌فرمايد اينها كورند اما نه چشم ظاهرشان، بلكه چشم باطنشان كور است. اين در سورهٴ حج است حالا ملاحظه مي‌فرماييد.  سؤال...  جواب:‌ چون آنها مي‌بينند ديگه، بعد از فهم . بعد از فهم مي‌بينند ديگر. چون فهم اگر به عمل بيايد، انسان را بينا مي‌كند اگر به عمل نيايد،‌ انسان را كور مي‌كند،‌ با اينكه مي‌فهمد، كور است.  سؤال...  جواب:‌ چرا مي‌بيند. ممكن نيست نبيند، منتها كم رنگ و ضعيف مي‌بيند. كسي كه به عمل افتاد ديد.  سؤال...  جواب:‌ آنها يقيناً‌ مي‌بينند منتها گاهي از دور مي‌بينند و گاهي از نزديك . گاهي «كَأنَّ» است، گاهي «أََنّ» است. انساني كه آزمايش شد و لذت گناه را ترك كرده است و سختي اطاعت را تحمل كرده است اين ديد.  سؤال...  جواب:‌ نه حقيقتاً ديد، يعني حساب كرد و مي‌بيند كه اين پايانش جهنم است. اين را مي‌بيند. صرف دانستن كافي نيست . اگر دانستن به عمل بنشيند،‌ انسان را بينا مي‌كند . حالا شواهدش را عرض مي‌كنيم.  در سورهٴ حج آيهٴ 46 اين است:‌ \*«أ فلم يسيروا في الارض فتكون لهم قلوب يعقلون بها او ءاذان يسمعون بها فانها لا تعمي الابصار و لكن تعمي القلوب التي في الصدور»\*﴿15﴾ اينها كه به راه نيافتادند نه به خاطر اينكه چشمشان نمي‌بيند، بلكه دلشان نمي‌بيند. ثمود كور باطن بودند نه كور ظاهر. معلوم مي‌شود هدايت نور باطن است و ضلالت كوري باطن. و اگر خداي سبحان در سورهٴ بقره جريان گناه كتمان كننده شهادت را به دل نسبت مي‌دهد، مي‌گويد اگر شاهدي در محكمهٴ عدل حضور پيدا نكرد و شهادت را كتمان كرد، قلب او معصيت مي‌كند، معلوم مي‌شود كه قلب اگر بينا باشد اطاعت مي‌كند، و اگر نابينا باشد معصيت مي‌كند. فرمود:‌ \*«و من يكتمها فَإنّه آثمٌ قلبُه»\*﴿16﴾؛ كسي كه شهادت حق را در محكمهٴ‌ عدل كتمان مي‌كند،‌ قلبش معصيت مي‌كند. معلوم مي‌شود قلب گناه مي‌كند. دست و پا و اعضاء و جوارح ابزارند. قلبي كه بينا نباشد گناه مي‌كند،‌ قلبي كه بينا باشد اطاعت مي‌كند.  تكويني بودن هدايت در \*«اهدنا الصراط المستقيم»\*  و انسان به وسيلهٴ‌ اين مسئلت كردن \*«اهدنا الصراط المستقيم»\*﴿17﴾ از خداي سبحان بينش مي‌طلبد. يعني خدايا دل را نوراني كن و گرنه آن هدايت عامه به معناي اينكه خداي سبحان بوسيلهٴ وحي احكام را برساند كه به همه رساند. به كفار و مشركين هم رساند چون \*«هديً للنّاس»\*﴿18﴾ است. آنرا كه انسان از خدا طلب نمي‌كند كه،‌ آنرا دريافت كرد. اينرا دريافت كرد فهميد ايمان آورد، قرآن را قبول كرد،‌ شروع به نماز كرد . آنرا پس نمي‌خواهد. كه خدايا احكام را براي من بگو چون آن را يافت. اگر احكام به او نمي‌رسيد كه ايمان نمي‌آورد و قرآن را قبول نداشت و وارد نماز نمي‌شد. كسي كه به اينجا رسيده است،‌ پس احكام به او رسيده است تبليغ الهي به او رسيده است او هم فهميد و قبول كرد. از خداي سبحان مي‌خواهد به اينكه آنچه كه به انسان نور مي‌دهد، بينش مي‌دهد و نه دانش او را به ما بده چون دانشش را كه دادي، دانش را دادي. ما فهميديم كه ديني هست و اطاعت مي‌كنيم و به راه افتاديم اما نوري بده كه اين راه را ترك نكنيم و دو طرفش را هم ببينيم. اين نور خاصيتش اين است كه هم راه را روشن مي‌كند،‌ هم پرتگاه را نشان مي‌دهد. طوري روشنمان كن كه هم خود راه را ببينيم و هم پرتگاه را ببينيم.  سؤال...  جواب:‌ بله ديگر بله ما آن بينش را نداريم دانش را داريم، علم را داريم، فهميديم، اما نمي‌بينيم. چه جور مي‌شود انسان…  سؤال...  سرّ مداومت بر مسئلت هدايت به صراط مستقيم  جواب: هر مرتبه‌اي كه دارد نسبت به او بيناست هر مرتبه‌اي كه ندارد نسبت به او نابيناست. ممكن است اين شخص جزء اوحدي از اولياي اله باشد خيلي از اين راه‌ها را هم طي كرده باشد،‌ خيلي از چيزها را ديده باشد اما خيلي از چيزها را هم نمي‌بيند. مي‌گويد \*«أرني أنظر اليك»\*﴿19﴾ يا نور قلوبنا. كه ما تو را ببينيم يا اسماء‌ حسناي تو را ببينيم. هر كسي به هر اندازه كه رسيده است،‌ هم ثبات و دوام و آن اندازه‌اي كه رسيده است مسئلت مي‌كند، هم اعطاي مراحلي را كه طي نكرده است درخواست مي‌كند. ما‌ها هم همينطوريم. ما‌ها به آن اندازه‌اي كه به ما رسيده است، ادامه و تثبيت آن مراحل را مسئلت مي‌كنيم و اعطاي بدوي مراحل آينده را هم مسئلت مي‌كنيم. مي‌گوييم آنچه را كه دادي حفظ بكن و از ما نگير. «لا تنزع منا صالحا اعطيتناه»﴿20﴾. آنچه را كه دادي و خوب است از ما سلب نكن و آنچه را هم كه ندادي به ما بده. اين زيارتي كه در حرم مطهر حضرت معصومه (عليها سلام) انسان انجام مي‌دهد، مي‌گويد به اينكه «فلا تسلب مني ما أنا فيه»﴿21﴾؛ يعني آنچه را كه دادي از ما نگير. اين ولايت را، ايمان را، اين مرحله‌اي كه دادي اين را از ما نگير. اين همان درخواست تثبيت موجوديت است و اعطاي آنچه تاكنون ندادي. هر كسي به هر مرحله رسيد نسبت به آن مرحله بيناست، نسبت به مراحلي كه در پيش دارد نابيناست. صرف فهم كافي نيست. چون انسان مي‌بيند كه مطلبي را مي‌داند و دست به گناه مي‌زند اما اگر ببيند آتش است دست به آتش نمي‌زند.  سرّ عصمت مطلق اولياي الهي و مصونيت نسبي ديگران  ما دربارهٴ بعضي از گناهان معصوميم. چرا؟ چون خيلي برايمان روشنند. خب انسان عمداً دستش را به آتش بزند معصيت است ديگر. اين اضرار است و معصيت. يا عمداً بخواهد سم بخورد معصيت است ديگر. نسب به اين گناه ما معصوميم. چرا براي اينكه مي‌بينيم خطرش را. اينطور نيست كه سم خوردن يك كار مباحي باشد. يك كاري است خلاف شرع. نسبت به اين خلاف شرع ما معصوميم. ولي اولياي الهي همهٴ گناهان را اينچنين مي‌بينند. لذا معصوم مطلقند. اگر آن بينش پيدا بشود انسان راحت است.  راههاي دستيابي به هدايت تكويني  اگر هدايت در برابر عمي است، پس ما از خداي سبحان بينش طلب مي‌كنيم. بينش هم جايش قلب است و نه چشم. نه چشم ظاهر . راهش را همانطور در مسئلهٴ‌ \*«اياك نستعين»\* خداي سبحان به ما آموخت كه اگر مي‌خواهيد از معاونت من برخوردار باشيد،‌ نماز فراموشتان نشود، صبر فراموشتان نشود. \*«استعينوا بالصبر و الصلاة»\*﴿22﴾ اينجا هم اگر از خداي سبحان مسئلت مي‌كنيم كه اهدنا،‌ خدا هم فرمود راهش اين است؛‌ كه \*«و من يؤمن بالله يهد قلبه»\*﴿23﴾ شما هم چند صباح مؤمن باشيد تا من آن نور را به دلتان بتابانم. اينچنين نيست كه يك خواهشي باشد بدون راه. ما گفتيم \*«اياك نستعين»\* اما فوراً به ما فرمود \*«واستعينوا بالصبر و الصلاة»\*﴿24﴾ راه اعانت من صبر و صلاة است اينچنين نيست كه اگر كسي به صبر و صلاة استعانت مي‌كند، به غير خدا استعانت كرده باشد چون \*«وابتغوا اليه الوسيله»\*﴿25﴾ اين وسيلهٔ عون الهي است. به غير كه تكيه نكرد. به وجهي از وجوه الله تكيه كرده است. در اين جا هم وقتي كه ما مي‌گوييم اهدنا،‌ فرمود اگر بخواهي من هدايت كنم مؤمن باش من آن نور را به قلبت مي‌دهم \*«و من يؤمن بالله يهد قلبه»\*﴿26﴾ و الا آن هدايت عامه به معناي ارائه طريق كه \*«هديً للناس»\*﴿27﴾ است. آن نسبت به كافر و منافق و مؤمن علي السواء است كه فرمود: ما هدايت كرديم حتي نسبت به ثمود. اما اينكه مي‌فرمايد:‌ \*«و من‌ يؤمن بالله يهد قلبه»\*﴿28﴾ يعني اگر كسي بعد از فهميدن چند صباحي اين راه را طي كرد آنگاه است كه دلش نور مي‌گيرد.  شهود ملكوت با نور هدايت  و دل نوراني از گناه منزجر است. مثل اينكه انسان از آتش و سم منزجر است . مگر نه آن است كه خوردن اين لجنهاي تو جدولها حرام است شرعاً اين عقلاً و شرعاً‌ حرام است ما نسبت به اين گناه‌ها معصوميم . چرا چون اين يك امري نيست كه طبع رغبت بكند. انسان وقتي بد بودن اين لجن را مي‌يابد از او منزجز است. باطن گناه همين است اين كه قرآن كريم از غذاي جهنمي‌ها ياد مي‌كند و مي‌فرمايد به اينكه \*«ولا طعامٌ إلاّ من غِسلين»\*﴿29﴾ غسلين همان چرك است ديگر. اين \*«طعام الاثيم»\*﴿30﴾، \*«لايأكله الا الخاطئون»\*﴿31﴾ غسلين، چرك است. آنگاه به او مي‌گويند: \*«هل تجزون إلاّ ما كنتم تعملون»\*﴿32﴾ نه بما كنتم تعملون يعني اين همان كاري بود كه در دنيا مي‌كرديد. اين همان است چيز ديگر نيست.  سؤال...  جواب: نه اصولاً‌ ارائهٴ طريق كه شده است. آنها هم افراد نوراني‌اند آنها افراد بينش‌اند. ما از خداي سبحان مسئلت بكنيم راه پويندگان بينا را به ما بدهد كه مي‌بينند و مي‌روند. نه دانندگان كه گاهي مي‌روند،‌ گاهي مي‌ايستند. آنكه مي‌بيند،‌ مي‌رود. منظور آن است كه اگر ما نسبت به اين گناهان اينچنين بينش مي‌داشتيم كه اين غسلين است خب معصوم بوديم ديگر. اولياي الهي درون گناه را اينچنين مي‌‌بينند ولي دست به گناه نمي‌زنند.  سخن حضرت امير ﴿عليه السلام﴾ دربارهٴ باطن رشوه  يك وقتي هم به عرضتان رسيد در همان جريان عقيل كه در نهج البلاغه حضرت امير (سلام الله عليه) شرحش آنجاست. حضرت در قصهٴ عقيل در آن خطبه پايانش يك جرياني نقل مي‌كند كه شبي يك كسي در زد و آمد منزل و يك چيزي زير لباس داشت و يك بسته‌اي را گفتم چي گفت حلواي شيرين است گفتم يا صدقه است و يا صله است و يا زكات است اينها كه بر ما حرام است يا «أمختبط أنت»﴿33﴾ اگر به يكي از اين عناوين فقهيه است اينها به ما نمي‌رسد. صدقه و زكات و امثال ذلك. اگر هدف مشمومي داري به عنوان رشوه آوردي تو مختبطي هستي. مگر آدم قي كرده افعي را مي‌خورد. آن شخص عرض كرد اين حلواي شيرني است. فرمود اگر اين حلواي شيرين را به عنوان صدقه و زكات آوردي كه به ما نمي‌رسد اگر هدف ديگري داري تو مختبطي چون هرگز انسان عاقل حاضر نيست قي كرده افعي را بخورد . فرمود اگر يك چيزي را افعي خورد بعد قي كرد،‌ اين قي كرده‌اش را انسان به صورت خمير درآورد و نان درست كرد هيچ عاقلي حاضر است او را بخورد. فرمود اين حلواي شيريني كه تو آوردي همان است. اينطور نيست كه حالا حضرت امير خواسته باشد شاعرانه سخن گفته باشد كه معاذ الله. اقرار و مبالغه و امثال ذلك جزء كلمات اينها نيست كه . اين باطنش را مي‌بيند. اگر شما در ذيل كلمهٴ غسلين مراجعه كنيد،‌ مي‌بينيد اين غسلين يك چرك خاصي است كه به جهنمي‌ها مي‌دهند. يعني مي‌گويند اين همان غذايتان است اين چيز ديگري نيست. اينجا كه ديگه جاي چرك نبود كه. مي‌گويند هماني كه در دنيا به عنوان مال حرام مي‌خوردي همين است منتها نمي‌ديدي. و نمي‌ديدي كه داري چي مي‌خوري.  مشاهدات حضرت رسول اكرم ﴿صلي الله عليه وآله وسلم﴾ در معراج  اينكه رسول خدا در معراج ديد يك عده دارند مردار مي‌خوردند، همين بود. مگر حضرت در شب معراج نديد يك عده با اينكه غذاي‌هاي خوب در كنارشان هست دارند مردار مي‌خورند. سؤال كرد اينها چيست؟ فرمود: اينها كساني هستند كه با امكان استفاده از غذاي حلال دست به غذاي حرام و مال حرام مي‌زنند. باطن حرام همين است.  خدا هم فرمود اگر مؤمن باشيد ما آن نور را به شما مي‌‌دهيم. \*«و من يؤمن بالله يهد قلبه»\*﴿34﴾. قلبش را هدايت مي‌كنيم. قلبش را هدايت مي‌كنيم يعني يُبَصّرُ قلبه، ينور قلبه مي‌شود ديگر. اينكه شده ينور قلبه در قيامت \*«نورهم يسعي بين ايديهم و بأيمانهم»\*﴿35﴾. آن كه داشت \*«فاستحبوا العمي علي الهدي»\*﴿36﴾، يوم القيامه غسلين مي‌خورد. چطور در يوم القيامه يك عده \*«نورهم يسعي بين ايديهم و بأيمانهم»\*﴿37﴾. يك اتومبيل اول جلويش روشن مي‌شود بعد مي‌رود. تمام اطرافش را هم روشن مي‌كند . اين مؤمن وقتي كه حركت مي‌كند،‌ تمام آن منطقهٴ جلويش روشن مي‌شود . اين كدام مؤمن است؟ همان مؤمني كه در دنيا نوراني بود ديگر فرمود:‌ \*«و جلعنا له نوراً يمشي به في الناس»\*﴿38﴾ اين در دنيا هم كه بود يك آدم نوراني بود. با نور در بين مردم حركت مي‌كرد. اين نسبت به كدام مؤمن مي‌فرمايد؟ اينكه فرمود \*«و جعلنا له نوراً‌ يمشي به في الناس»\*﴿39﴾ يعني علوم حصوليه به او آموختيم،‌ چيز به او فهمانديم، اين فهم علوم حصوليه را كه ديگران هم دارند كه. اين كه فرمود ما به بعضي نور مي‌دهيم وقتي تو خيابان راه مي‌روند نوراني هستند،‌ ديدن او مردم را به ياد قيامت مي‌اندازد،‌ اين انساني نوراني است. فرمود او با نور در بين مردم زندگي مي‌كرد، مشيش نوراني بود. \*«و جعلنا له نوراً‌ يمشي به في الناس»\*﴿40﴾ با آن نور در بين مردم زندگي مي‌كرد. هم مي‌ديد هم مردم را بينش مي‌داد. فهم يك مرحلهٴ ضعيفه‌اي از نور خواهد بود. انسان در اين كريمه از خداي سبحان يك همچنين نوري را مسئلت مي‌كند. كه ببيند، ديدن، ديگر راحت است.  اسناد صراط به خدا و راهيان آن  و اين راه، راه نور است گرچه در قرآن كريم اين راه را به راهيان نسبت داد فرمود \*«صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿41﴾ ولي راه مال راهي نيست تنها. گاهي اين راه را به راهيان و پويندگان راه نسبت مي‌دهند مثل آنچه كه در سورهٴ محل بحث، يعني سورهٴ فاتحة الكتاب آمده. گاهي اين راه را به سازندهٴ‌ راه و پايان راه نسبت مي‌‌دهد كه اين صراط الله است. مي‌‌‌گويند صراط نور. اين را در سورهٴ ابراهيم به الله نسبت داد. آيهٴ‌ اول سورهٴ ابراهيم بعد از بسم الله اين است كه \*«الر كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الي النور»\*﴿42﴾ مردم را نوراني كنيد. \*«باذن ربهم الي صراط العزيز الحميد»\*﴿43﴾ اين صراط همانطور كه به پويندگان اين راه نسبت داده شد در همين سورهٴ فاتحة الكتاب كه محل بحث است \*«صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿44﴾ كه مي‌آيد، همين صراط به هدفش كه خداست و سازندهٴ‌ اين راه كه خداست، نسبت داده شد؛ \*«الي صراط العزيز الحميد»\*﴿45﴾ معلوم مي‌شود هدف اصلي رسالت اين است كه مردم را نوراني كند. انسان كه نوراني شد البته قيام به قسط و عدل هم دارد. همانطوري كه در بعضي از بحثهاي قبل گذشت كه اصل عبادت هدف، وسطي است نه هدف نهايي،‌ در سورهٴ حديد اگر فرمود:‌ \*«لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط»\*﴿46﴾ معلوم مي‌شود كه هدف نهايي نيست، هدف نهايي اين نيست كه مرد به قسط و عدل عمل بكنند،‌ اين يك هدف متوسطي است. هدف نهايي نوراني شدن است. اگر كسي نوراني شد،‌ يقيناً‌ قسط و عدل هم انجام مي‌دهد. ديگران را هم به قسط و عدل وادار مي‌كند. \*«لتخرج الناس من الظلمات الي النور»\*﴿47﴾ ما اين كتاب را فرستاديم كه مردم را نور بدهيم. نور آن است كه بالاخره دو طرف پرتگاه را نشان بدهد. اصل جاده را هم نشان بدهد. «اليمين و الشمال مَضَلّه و الطريق الوسطي هي الجادَّة»﴿48﴾ همه را نشان بدهد. اينطور نيست كه فقط جاده را نشان بدهد، يمين و شمال را نشان ندهد. «اليمين و الشمال مَضَلَّة»،‌ آنها را هم نشان بدهد و «والطريق الوسطي هي الجاده» او را هم نشان بدهد. اين مي‌شود نور. انسان نوراني به آساني راه را طي مي‌كند. براي او سخت نيست و بعد از عبادت هم شكر مي‌كند كه الحمد لله به مقصد رسيده‌ايم. اين ممنون است كه اين راه را طي كرده است. طلبكار نيست. همهٴ اشياء سر جايشان هستند، چشم هم هست، منتها نمي‌بيند كه كجا راه است و كجا چاه. وقتي كه كليد برق زده شد، اينطور نيست كه بوسيلهٴ كليد برق راه ساخته بشود و چاه كنده بشود بوسيلهٴ كليد برق معلوم مي‌شود كجا راه است كجا چاه. اين جهاني كه انسان در پيش دارد، راهي دارد و چاهي دارد اين وحي، كليد برق را زدن است . عقل را مستنير و آگاه كردن است. انسان به وسيلهٴ اين وحي مي‌بيند كجا راه است كجا چاه. و اين بدون عمل ميسر نيست. اينكه گفتم از خدا هدايت مسئلت كنيد، كه شما را راهنمايي كند يعني آن هدايتي كه به معناي مطابق با \*«و من يؤمن بالله يهد قلبه»\*﴿49﴾ خواهد بود.  بي نيازي خدا از مجاهدت مجاهدان  البته خداي سبحان فرمود من هدايت مي‌كنم اما كسي كه بالاخره در كوي ما جهاد بكند. و فرمود اگر كسي جهاد كرد در كوي ما به نفع خودش هست نه به نفع ما. سورهٴ عنكبوت اول سوره و آخر سوره ناظر به اين مطلب است. آيهٴ 6 سورهٴ عنكبوت اين است؛ \*«و من جاهد فانما يجاهد لنفسه»\*﴿50﴾.  سؤال...  جواب: البته محبت خداست، محبت اولياي خداست و مانند آن «هل الدّين إلاّ الحب»﴿51﴾.  در آيهٴ 6 سورهٴ عنكبوت فرمود؛ \*«و من جاهد فانما يجاهد لنفسه»\*﴿52﴾ اگر كسي وارد جهاد اكبر شد با نفس در افتاد اين به نفع خود دارد قدم برمي‌دارد. اين از دشمن دروني مي‌خواهد برهد. چرا چون \*«إنّ الله لَغني عن العالمين»\*﴿53﴾ برهانش هم با خودش هست. پس ممكن نيست خدا نيازمند به جهاد كسي باشد. كه انسان با نفس به مبارزه برخيزد كه مثلاً خدا از اين مبارزه طرفي ببندد. اينچنين نيست.  در اوائل سورهٔ عنكبوت كه ما را دعوت به مبارزه با نفس كرده است، در پايان به ما وعده داد در پايان همين سوره فرمود: \*«و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا»\*﴿54﴾ كسي كه در راه ما جهاد مي‌كند ما راههايمان را به او نشان مي‌دهيم خب چه جور نشان مي‌دهيم؟ در آن آيهٴ 6 فرمود به اينكه اگر كسي جهاد مي‌كند براي خودش جهاد مي‌كند كه \*«إنّ الله لغني عن العالمين»\*﴿55﴾ اين برهانش هم در كنار اوست. آن مدعي و اين هم دليل \*«من جاهد فانما يجاهد لنفسه»\*﴿56﴾ چرا؟‌ چون \*«ان الله لغني عن العالمين»\* اگر خدا از همهٴ عوالم بي‌نياز است، پس هر كه جهاد مي‌كند براي خود جهاد مي‌كند نه براي خدا .  معيت خدا با سالكان صراط  در پايان سوره كه فرمود اگر كسي در راه ما جهاد كرد ما راه‌هايمان را به او نشان مي‌دهيم، چه جور نشان مي‌دهيم؟ چون \*«و ان الله لمع المحسنين»\*﴿57﴾ ما با او هستيم اصلاً‌ . ما كه صاحب راهيم لحظه به لحظه با او هستيم. مي‌گوييم اين كار را بكن، آن كار را نكن، اين را ببين آن را نبين، اين حرف را بزن، آن حرف را نزن. خيلي از موارد هست كه انسان دلش مي‌خواهد يك حرفي را بزند، بعد بالاخره مي‌بيند مثل اينكه يك عاملي از درون او نمي‌گذارد او اين حرف را بزند. بعدها مي‌گويد خدايا تو را شكر كه من اين حرف را نگفتم. خيلي از جاها مي‌خواهد برود، نمي‌رود بعد معلوم مي‌شود كه نرفتن خوب بود و مانند آن.  سؤال...  جواب: او را هم در همان سورهٴ بقره فرمود به اينكه \*«و ما يضل به إلاّ الفاسقين»\*﴿58﴾ يك هدايت بدوي است كه نسبت به همگان انجام شده است \*«هديً للناس»\* اين هدايت ابتدايي نسبت به مؤمن و كافر و منافق علي السواء انجام شده است. هدايت ابتدايي مقابل ندارد . يعني خداي سبحان هادي باشد و مضل به هدايت ابتدايي به اضلال ابتدايي اينچنين نيست كه بدواً كسي را گمراه بكند. اضلال از اوصاف قهريهٴ خداي سبحان است به عنوان مجازات نه به عنوان احسان . اما هدايت كه از اوصاف جماليهٴ خداست دو قسم است؛ يك هدايت ابتدايي است كه همگان را راهنمايي مي‌كند. يك هدايت پاداشي است كه اگر كسي اين راه را طي كرده است خداي سبحان به او پاداش مي‌دهد، هدايت مي‌كند به معناي ايصال به مطلوب، توفيق به نورانيت كه محل بحث است. لذا فرمود: \*«و يهدي إليه من أناب»\*﴿59﴾؛ يعني كسي كه ايمان آورد و اهل توبه و انابه و رجوع و بازگشت بود، آن هدايت پاداشي نصيبش مي‌شود. اينها را عرض كرديم در آن جزوهٴ هدايت در قرآن مبسوطاً‌ بحث شده كه هدايت چند قسم است، ظلالت چند قسم است، هدايت ابتدايي و پاداشي داريم و ضلالت فقط كيفري است و فرمود:‌ \*«و ما يضل به الا الفاسقين»\*﴿60﴾ بحثش آنجاست.  معيت مطلق و خاص خداي سبحان  اما آنچه كه الان عرض مي‌شود اين است كه در پايان سورهٴ عنكبوت، فرمود اگر كسي در راه ما جهاد كرد،‌ ما راههايمان را به او نشان مي‌دهيم. معلوم مي‌شود يك مقداري از راه‌ها را مي‌داند و با تلاش و كوشش اين راه‌ها را طي كرده است بقيه را مي‌خواهد با لطف الهي بپيمايد. خب چگونه خدا او را هدايت مي‌كند؟ فرمود اصلاً ما با او هستيم. \*«و إنّ الله لمع المحسنين»\*﴿61﴾ مگر نه آن است كه او يك مقدار راه را طي كرده است جزء محسنين است. اگر ما با او هستيم لحظه به لحظه روشنش مي‌كنيم. بيدارش مي‌كنيم، قلبش را نگه مي‌داريم زبانش را نگه مي‌داريم، نمي‌گذاريم هر حرفي را بزند، نمي‌گذاريم بي جا برود. در آيهٴ 6 همين سورهٴ عنكبوت فرمود:‌ هر كس جهاد كرد براي خودش جهاد كرد چون خدا از همه بي‌نياز است. اين هم دليل او . اما در پايان فرمود: اگر كسي در راه ما جهاد كرد ما هدايتش مي‌كنيم. چه جور هدايتش مي‌كنيم ؟ چون خدا با محسنين است. چون \*«و انّ الله لمع المحسنين»\*﴿62﴾ اين معيت يك معيت خاصه است. نه آن معيت قيوميهٴ‌ مطلقه. آن معيت قيوميهٴ مطلقه را در سورهٴ حديد فرمود: خدا با همه است. \*«هو معكم أينما كنتم»\*﴿63﴾؛ هر جا برويد خدا با شماست.  يك معيت قيوميه است كه معيت فراگير و مطلقه است در برابرش هم يك هدايت مطلقه است . آن هدايت مطلقه چيزي را از اشراف خود بيرون نبرده است، لذا فرمود:‌‌ \*«ربنا الذي أعطي كل شيء خلقه ثم هدي»\*﴿64﴾ اين را در سورهٴ طه فرمود. فرمود خداي سبحان همهٴ موجودات را به كمالاتشان راهنمايي كرده است. هدايتي اين چنين يعني هدايت فراگير و مطلق، معيتي آن چنان در بر دارد كه فرمود: \*«هو معكم أينما كنتم»\*﴿65﴾ اما اين هدايت خاصه كه محل بحث است يك معيت خاصه مي‌طلبد. لذا فرمود: ما با محسنينيم \*«ان الله لمع المحسنين»\*﴿66﴾ يا \*«ان الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون»\*﴿67﴾ اين معيت، معيت خاصه است. اين كه گاهي مي‌بينيد انسان خيلي هم علاقه‌مند است كه يك راهي را طي كند،‌ بعد مي‌بيند كه هيچ وسيله فراهم نشده است آن راه را طي كند، آنگاه مي‌فهمد كه چقدر خدا نسبت به او احسان كرده است كه اين راه را طي نكرده. زيرا اگر اين راه را طي مي‌كرد پايانش سقوط و هلاكت بود، اين معلوم مي‌شود كسي دستش را گرفته. فرمود: \*«و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا»\*﴿68﴾. چرا؟ چون \*«و ان الله لمع المحسنين»\*﴿69﴾. اين يك معيت خاصه است. اين معيت با همه نيست. آن معيتي كه با هر انساني هست كه در سورهٴ حديد فرمود: \*«هو معكم أين ما كنتم و الله بما تعملون بصير»\*﴿70﴾، اين يك هشدار عامي است. اختصاصي به مؤمن و غير مؤمن ندارد.  آيهٴ چهارم سورهٴ حديد اين است: \*«و هو معكم أينما كنتم»\*﴿71﴾ هر جا باشيد خدا با شماست. اين معيت قيوميه است. بد كرديد با شماست. خوب كرديد با شماست. خدا با افراد تبهكار هم هست. منتها در كمين اينهاست كه كي اينها بد مي‌كنند كه همانجا اينها را بگيرد \*«ان ربك لبالمرصاد»\*﴿72﴾ اين چنين نيست كه خدا با تبهكار نباشد كه. اگر نباشد كه در كمين او نيست. پس با او هست و او را هم همانجا مي‌گيرد. پس خدا يك معيت قيوميه دارد كه با همه هست، در برابر آن هدايت عامه. نسبت به بدان هم معيت دارد كه در كمين اينهاست با اينهاست كه اينها را بگيرد \*«ان ربك لبالمرصاد»\*﴿73﴾. اما نسبت به مؤمنين فرمود لحظه به لحظه فيض ما با اوست. بنابراين اگر او چند قدمي جهاد اكبر كرد، ما راه را به او نشان مي‌دهيم. راه را به او نشان مي‌دهيم، يعني ارائهٴ طريق مي‌كنيم؟ ارائهٴ طريق كرديم كه او راه افتاد. اين ايصال به مطلوب است. اصلاً با هم مي‌رويم. اين با ماست. با هم يعني در مقام فعل، كه اينها مقام فعل حق است، فيض من و عنايت من و لطف من دوشادوش اين بنده مي‌آيند مي‌آيند تا به مقصد برسند. چطور يك عده همسايهٴ بدي دارند يا قرين بدي دارند به نام شيطان \*«و من يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين»\*﴿74﴾ مگر اين نيست؟! اگر كسي خود را به تعاشي بزند، اعشي منش باشد، خود را به كوري بزند، \*«من يعش»\*﴿75﴾ يعني خودش را به كوري بزند. ما كه او را بينا كرديم، اما خودش را به كوري زد \*«و من يعش عن ذكر الرحمن»\*﴿76﴾ اعشي شد، كور شد‌، بعد از يك مدتي كه ما مهلت داديم و توبه نكرد، يك همسفر بدي براي او مقرر مي‌كنيم. هميشه با او هست. اگر هم يك وقتي خواست چهار تا كار خير انجام بدهد، دستش را مي‌ گيرد. \*«و من يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين»\*﴿77﴾ اين هست تا برزخ و دو تايي وارد جهنم بشوند. از اين طرف اگر كسي \*«و من يؤمن بالله يهد قلبه»\*﴿78﴾ مي‌شود يا \*«الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا»\*﴿79﴾ مي‌شود. با اينها فرشتگاني هست كه اين فرشتگان با مؤمنين‌اند تا به لبهٴ بهشت برسند.  (و الحمد لله رب العالمين)  پاورقي‌ها:  (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (2) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6.  (3) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6.  (4) سورهٔ انسان، آيهٔ 3.  (5) سورهٔ بلد، آيهٔ 10.  (6) سورهٔ انسان، آيه 3.  (7) سورهٔ شعراء، آيهٔ 224.  (8) سورهٔ فصلت، آيهٔ 17.  (9) سورهٔ فصلت، آيهٔ 17.  (10) سورهٔ فصلت، آيهٔ 17.  (11) الكافي، ج 1، ص 15.  (12) سورهٔ فصلت، آيهٔ 17.  (13) سورهٔ نساء، آيهٔ 56.  (14) سورهٔ حج، آيهٔ 46.  (15) سورهٔ حج، آيهٔ 46.  (16) سورهٔ بقره، آيه 283.  (17) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 6.  (18) سورهٔ بقره، آيه 185.  (19) سورهٔ اعراف، آيهٔ 143.  (20) بحار، ج 87، ص 175.  (21) بحار، ج 87، ص 175.  (22) سورهٔ بقره، آيهٔ 153.  (23) سورهٔ تغابن، آيه 11.  (24) سورهٔ بقره، آيهٔ 45.  (25) سورهٔ مائده، آيهٔ 35.  (26) سورهٔ تغابن، آيهٔ 11.  (27) سورهٔ انعام، آيهٔ 91.  (28) سورهٔ تغابن، آيهٔ 11.  (29) سورهٔ حاقه، آيهٔ 36.  (30) سورهٔ دخان، آيهٔ 44.  (31) سورهٔ حاقه، آيهٔ 37.  (32) سورهٔ نمل، آيهٔ 90.  ﴿33﴾ نهج البلاغه، خطبه 224  (34) سورهٔ تغابن، آيهٔ 11.  (35) سورهٔ تحريم، آيهٔ 8.  (36) سورهٔ فصلت، آيهٔ 17.  (37) سورهٔ تحريم، آيهٔ 8.  (38) سورهٔ انعام، آيهٔ 122.  (39) سورهٔ انعام، آيهٔ 122.  (40﴾ سورهٔ انعام، آيهٔ 122.  (41) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7.  (42) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 1.  (43) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 1.  (44) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7.  (45) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 1.  (46) سورهٔ حديد، آيه 25.  (47) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 1.  (48) نهج البلاغه، خظبهٔ 16.  (49) سورهٔ تغابن، آيهٔ 11.  (50) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 6.  (51) الكافي، ج 8، ص 79.  (52) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 6.  (53) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 6.  (54) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (55) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 6.  (56) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 6.  (57) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (58) سورهٔ بقره، آيهٔ 26.  (59) سورهٔ رعد، آيهٔ 27.  (60) سورهٔ بقره، آيهٔ 26.  (61) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (62) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (63) سورهٔ حديد، آيهٔ 4.  (64) سورهٔ طه، آيهٔ 50.  (65) سورهٔ حديد، آيهٔ 4.  (66) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (67) سورهٔ نحل، آيهٔ 128.  (68) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (69) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (70) سورهٔ حديد، آيهٔ 4.  (71) سورهٔ حديد، آيهٔ 4.  (72) سورهٔ فجر، آيهٔ 14.  (73) سورهٔ فجر، آيهٔ 14.  (74) سورهٔ زخرف، آيهٔ 36.  (75) سورهٔ زخرف، آيهٔ 36.  (76) سورهٔ زخرف، آيهٔ 36.  (77) سورهٔ زخرف، آيهٔ 36.  (78) سورهٔ تغابن، آيهٔ 11.  (79) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |